

در باغی چشمه ای بود و دیوارهای بلند گرداگرد آن باغ، تشنه ای دردمند بالای دیوار با حسرت به آب نگاه می کرد. ناگهان خستی از دیوار کند و در چشمه افکند. صدای آب مثل صدای یار شیرین و زیبا به گوشش آمد. آب در نظرش شراب بود. مرد آنقدر از صدای آب لذت می برد که تند تند خشت ها را می کند و در آب می افکند.

آب فریاد زد: های، چرا خشت می زنی؟ از این خشت زدن بر من چه فایده ای می بری؟ تشنه گفتم: ای آب شیرین! در این کار دو فایده است. اول اینکه شنیدن صدای آب برای تشنه مثل شنیدن صدای موسیقی رُباب است. نوای آن حیات بخش است، مرده را زنده می کند. مثل صدای رعد و برق بهاری برای باغ سبزه و سنبل می آورد. صدای آب مثل هدیه برای فقیر است. پیام آزادی برای زندانی است، بوی یوسف لطیف و زیباست که از پیراهن یوسف به پدرش یعقوب می رسید.

فایده دوم اینکه: من هر خستی که برکنم به آب شیرین نزدیکتر می شوم، دیوار کوتاهتر می شود.

**نکته!**

خم شدن و سجده در برابر خدا، مثل کندن خشت است. هر بار که خستی از غرور خود بکنی، دیوار غرور تو کوتاهتر می شود و به آب حیات و حقیقت نزدیکتر می شوی. هر که تشنه تر باشد تندتر خشت ها را می کند. هر که آواز آب را عاشق تر باشد. خشت های بزرگتری برمی دارد.